



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ دی ۱۳۹۳

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)

موضوع جزئی: مسئله اول - فروع مسئله - فرع سوم - معدن واقع در اراضی معموره - ادله قول مشهور - مصادف با: ۲۲ ربیع الاول ۱۴۳۶

جلسه: ۵۳

سال پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تا اینجا نه دلیل برای قول مشهور مبنی بر ملکیت مستخرج از معادن واقع در اراضی معموره اعم از اینکه مسلم باشد یا کافر ذکر کردیم.

دلیل دهم

یک مطلب دیگری هم ممکن است به عنوان دلیل ذکر شود که این تقریباً شاید آخرین دلیلی است که در اینجا بتوان ذکر کرد اصل این مطلب را محقق خوبی فرمودند، لکن احتیاج به یک ضمیمه دارد.

اصل سخن ایشان این است که اگر معادنی که در اراضی مفتوحة عنوة واقع شده‌اند ملک مسلمین باشند و معادنی که در اراضی میتة واقع شده‌اند ملک امام باشند لازم می‌آید روایات خمس معدن را با همه کثرتش حمل کنیم بر خصوص کسی که از معدن در ملک شخصی خود استخراج می‌کند، و این در واقع حمل مطلقاً بر فرد نادر است و حمل مطلقاً بر فرد نادر صحیح نیست. پس معلوم می‌شود که معادن واقع در این اراضی ملک مسلمین یا امام نیستند.

این مطلب ایشان احتیاج به توضیح و تکمیل دارد. آنچه که از این بیان استفاده می‌شود این است که بالاخره معادن از سه حال خارج نیستند، یا در املاک شخصی واقع شده‌اند و یا در اراضی مفتوحة عنوة که این اراضی مفتوحة عنوة یا معموره است یا میتة. اگر معموره باشد ملک مسلمین است و اگر میتة باشد ملک امام است. در اراضی میتة غیر مفتوحة عنوة هم گفته شده این اراضی ملک امام است. پس معادنی که در اراضی واقع شده‌اند از سه حال خارج نیستند: یا آن اراضی مالک شخصی دارند یا ملک مسلمین یا ملک امام هستند.

حال اگر قرار باشد معادن موجود در اراضی متعلق به مسلمین را ملک مسلمین بدانیم و همچنین معادن واقع در اراضی که ملک امام هستند را متعلق به امام بدانیم تنها یک قسم از معادن باقی می‌ماند و آن هم معادنی است که در اراضی واقع شده‌اند که دارای مالک شخصی هستند. آن وقت ما ناچاریم بگوییم این همه عمومات و مطلقاتی که در باب خمس معدن وارد شده، همه ناظر به معادنی هستند که در اراضی دارای مالک شخصی واقع شده‌اند؛ چون اگر معدن در اراضی مفتوحة عنوة باشد یا ملک مسلمین است یا ملک امام و معنا ندارد روایات خمس به آنها متعلق شود. پس روایات ناظر به آنها نیست در حالی که اکثر معادن از این دو قسم اخیر هستند. اکثر معادن، معادنی هستند که در بیابان و کوه‌ها و ... واقع شده‌اند که یا ملک مسلمین یا ملک امام می‌باشند. پس باید همه آن روایاتی که در باب خمس معدن وارد شده فقط ناظر به معادنی باشد که در اراضی مملوک شخصی واقع شده‌اند؛ چون غیر از این فرض دیگری متصور نیست.

نتیجه این است که باید همه این مطلقات بر فرد نادر حمل شوند و این معنا ندارد و بعید است که شارع این همه روایات و عموماً را برای افراد قلیل بیان کرده باشد. پس برای اینکه مطلقات حمل بر فرد نادر نشوند، باید بگوییم این معادن ملک مسلمین یا امام نیستند. یعنی برای جلوگیری از آن تالی فاسد "حمل مطلقات بر فرد نادر" چاره‌ای نداریم جز اینکه ملتزم شویم معادن به ملکیت مسلمین یا امام در نمی‌آیند.

این بیان ثابت می‌کند که ملکیت معادن تابع ملکیت اراضی نیست یا حداقل در مورد اراضی متعلق به مسلمین و اراضی متعلق به امام این چنین است. عدم تبعیت با این بیان ثابت می‌شود یا به عبارت دیگر تبعیت نفی می‌شود. لکن باید یک مطلب دیگر را هم ضمیمه کرد و آن اینکه این معادن ملک چه کسی است؟ این معادن ملک مستخرج است (کسی که از این معادن استخراج می‌کند).

بنابراین محصل دلیل دهم این می‌شود اگر ما عدم تبعیت معادن را از اراضی در ملکیت ثابت کردیم و به دنبالش گفتیم معادن ملک کسی است که از آن استخراج می‌کند قهراً مستخرج و مخرج شامل مسلم و کافر می‌شود چون خصوصیتی برایش ذکر نشده است. این محصل دلیلی است که با آن ضمیمه در اینجا قابل ذکر است.

محقق خویی فقط یک نکته‌ای را می‌فرماید که اگر قرار بود این معادنی که در جوف این اراضی واقع شده، ملک امام و مسلمین باشد حداقل باید یک روایت این را بیان می‌کرد در حالی که یک روایت نداریم که بیان کرده باشد این معادن ملک امام یا مسلمین است.

البته این دلیل در مورد اراضی معموره که محل بحث ما است اقامه شده اما با دقت معلوم می‌شود این دلیل به عینه در مقام اول هم قابل ذکر است یعنی در مورد اراضی موات هم می‌شود این دلیل را ذکر کرد.^۱

بررسی دلیل دهم

آیا این دلیل قابل قبول است یا خیر؟ به نظر می‌رسد این دلیل در واقع یک دلیل مستقلاً نیست. آنچه که با این بیان ثابت شد، صرفاً عدم تبعیت بود چون فرمود اگر ما این معادن را مانند اراضی ملک امام و مسلمین بدانیم لازمه‌اش حمل مطلقات بر فرد نادر است و برای اینکه این تالی فاسد پیش نیاید می‌گوییم این معادن مانند اراضی ملک امام و مسلمین نیست. پس نهایت چیزی که در اینجا ثابت می‌شود عدم تبعیت است. اما اینکه این معادن ملک کیست؟ فرمودند ملک مخرج و مستخرج است. سؤال این است که به چه دلیل مستخرج مالک می‌شود؟ اگر بخواهیم اثبات کنیم مستخرج مالک می‌شود نیاز به ادله خاص خودش را دارد مثل ادله احیاء و حیازت و استیلا و مانند آن. اگر قرار باشد برای اثبات مالکیت مخرج به سراغ آن ادله برویم پس در واقع ادله مثبت ملکیت دلیل می‌شود نه این دلیل.

پس در واقع اینجا نهایت چیزی که این بیان ثابت می‌کند، عدم تبعیت این معادن از اراضی در مسئله مالکیت در جایی است که مالکیت اراضی با امام یا مسلمین باشد. اما اگر این ملک اینها نباشد پس قهراً ملک مستخرج است، این به واسطه ادله‌ای که قبلاً گفتیم ثابت می‌شود. لذا یک دلیل مستقلاً نیست.

۱. المستند، کتاب الخمس (ج ۲۵)، ص ۵۹.

یک مطلب دیگر هم مانده که این را هم عرض می‌کنیم و بحث ما در قول اول تمام می‌شود و پس از آن به سراغ اعتبار اذن می‌رویم که آیا برای ملکیت ما مستخرج من المعادن در اراضی معموره احتیاج به اذن هم هست یا نه؟ در اراضی میتة گفتیم که اذن لازم نیست. اگر ما اعتبار اذن را ثابت کنیم یا منکر شرطیت اذن باشیم از نظر نتیجه متفاوت است به هر حال آن مطلب این است که:

کلام محقق خوئی

محقق خوئی می‌فرماید: همه آنچه که درباره ملکیت مستخرج نسبت به معادنی که در اراضی معموره واقع شده گفته شد بر اساس مبنای مشهور تمام است یعنی از آنجا که مبنای مشهور در باب معادن این است که معادن بر اباحه اصلیه باقی هستند و از مباحات شمرده می‌شوند لذا بر طبق ادله هر کس از معادن استخراج کند مالک می‌شود. پس ادله‌ای که اثبات می‌کند ملکیت مستخرج را اعم از اینکه کافر باشد یا مسلم در صورتی تمام است که ما مبنای مشهور مبنی بر اینکه معادن از مباحات هستند را بپذیریم اما اگر ثابت شد معادن از انفال هستند آن گاه تملک معادن از ناحیه کافر صحیح نیست بلکه حتی تملک معدن از ناحیه مسلم مخالف هم صحیح نخواهد بود چون ترخیصی که ائمه (ع) داده‌اند مختص به شیعه است مثل روایتی که قبلاً هم خواندیم «الناس کلهم یعیشون فی فضل مظلمتنا الا انا احللنا شیعتنا من ذلک»^۲.

محقق خوئی می‌فرماید اگر ما بپذیریم معادن از انفال هستند (چنانچه عده زیادی این را پذیرفته‌اند) و به موثقه اسحاق بن عمار اعتماد بکنیم در این صورت کافر مالک نمی‌شود. نه تنها کافر بلکه مسلم مخالف هم مالک نمی‌شود البته ایشان می‌فرماید محقق همدانی ادعا کرده سیره قطعیه داریم بر اینکه مسلم مخالف مالک می‌شود لذا در مورد مسلم مخالف به نوعی محقق همدانی مطلب را درست کرده است^۳ اما در مورد کافر، مشکل به قوت خودش باقی است.

پس به نظر محقق خوئی قول به ملکیت کافر و مسلم در اراضی معموره مبتنی بر این مبنا است که ما معادن را از مباحات اصلیه بدانیم اما اگر معادن را از انفال دانستیم که ملک امام است نمی‌توانیم تملک کافر را بپذیریم. به حسب قاعده نه تنها ملکیت کافر بلکه ملکیت مسلم مخالف هم زیر سوال می‌رود به خاطر روایاتی که اختصاص داده است انفال را به شیعیان. البته محقق خوئی در اصل این مسئله اشکال می‌کند؛ یعنی ایشان در دلالت موثقه اسحاق بن عمار بر اینکه معادن همگی از انفال محسوب می‌شوند اشکال کرده است. البته آقای خوئی یک نظری دارد و می‌گوید نظر ما حد وسط دو نظر دیگر است. چون عده‌ای می‌گویند معادن مطلقاً از انفال است و عده‌ی دیگری می‌گویند معدن مطلقاً از انفال نیست ولی به نظر ما قسم خاصی از معادن از انفال است و آن هم معادنی است که در زمین‌هایی واقع شده که کسی مبادرت به نگهداری و اصلاح آنها نمی‌کند. اگر معدن در زمینی باشد که رها شده و کسی مبادرت به حفظ و اصلاح آن نمی‌کند از انفال است اما در غیر آن، از انفال نیست بلکه از مباحات اصلیه شمرده می‌شود.

۲. تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۸، ح ۳۸۸. وسائل الشیعه ج ۹، ص ۵۴۶، باب ۴ از ابواب الانفال ح ۷.

۳. مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص ۲۵۸.

پس محصل نظر محقق خوبی است که می‌خواهند بگویند (یعنی لازمه حرف ایشان این است) که قول مشهور که قول به ملکیت مستخرج مطلقاً است منوط به آن است که معادن را از انفال ندانیم بلکه مثل مشهور معتقد باشیم که معادن از مباحات اصلیه هستند.^۴

بررسی کلام محقق خوبی

با توجه به مطالبی که به خصوص در مقام اول و به نحو تفصیلی بیان کردیم، اشکال سخن محقق خوبی معلوم می‌شود. چنانچه بیان کردیم چه معادن را از مباحات بدانیم و چه از انفال، هیچ مشکلی بر سر راه ملکیت کافر نیست. چه رسد به مسلم مخالف. این معادن هر چند از انفال محسوب بشوند و مملوک امام باشند اما ملکیت مستخرج هیچ منافاتی با این جهت ندارد و اجتماع مالکین علی ملک واحد پیش نمی‌آید چون به مقتضای ادله احیاء و حیازت و ... کسی که مبادرت به استخراج و نگهداری و حیازت این معادن کند، قهراً مالک می‌شود. یعنی اینها سببیت برای ملکیت دارند و به بیان خود ائمه (ع)، ملکیت مستخرج با ملکیت امام به دو اعتبار و دو حیثیت مختلف است و لذا به هیچ وجه اجتماع مالکین علی ملک واحد پیش نمی‌آید.

بحث جلسه آینده: حالا عمده بحث از اعتبار اذن است. نتیجه بحث ما تا اینجا این شد که مستخرج از معدن مالک می‌شود مطلقاً چه مسلمان و چه کافر. اما حالا مسلمان باید اذن بگیرد یا نه؟ اگر مسلمان باید اذن بگیرد پس کافر به طریق اولی باید اذن بگیرد.

اهمیت سلام کردن

یکی از مسائلی که به حسب ظاهر مسئله ساده و امر پیش پا افتاده‌ای است و شاید ما درباره‌اش فکر نکنیم یا اهمیتی به آن ندهیم، مسئله سلام کردن است. این مسئله خیلی مورد توجه واقع نمی‌شود که چرا این قدر در کلمات معصومین (ع) به خصوص رسول خدا (ص) بر این مسئله تأکید شده است. آثار مهمی که این عمل هم برای خود اشخاص و هم در جامعه به دنبال دارد، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. مسئله‌ای که هم موجب تکامل روحی انسان است و هم پاداش اخروی و ثواب دارد و هم آثار اجتماعی مهمی دارد اما متأسفانه توجهی به آن مخصوصاً از ناحیه ما طلاب نمی‌شود. مکرراً انسان می‌بیند که در یک مسیری مثلاً طلاب و روحانیون از کنار هم عبور می‌کنند و در چشم هم نگاه می‌کنند و یک سلام به هم نمی‌کنند. وقتی این سنت رسول خدا (ص) توسط ما ترک شود انتظار داریم مردم در خیابان ما را می‌بینند به ما سلام کنند؟! وقتی ما باید پیش قدم در سلام شویم و به مردم تعلیم دهیم، این کار را نمی‌کنیم توقع داریم این کار در بین مردم رواج پیدا کند؟ پیامبر (ص) می‌فرماید: من پنج چیز را تا زمانی که زنده هستم رها نمی‌کنم که یکی از آنها سلام کردن به بچه‌ها است.^۵ آن وقت علتش را هم ذکر می‌کنند که تا این پس از من سنت باشد. اما الان این گونه نیست؛ ما به بزرگان سلام نمی‌کنیم چه برسد به بچه‌ها. به بزرگ‌ها که هیچ حتی به آنهایی که سن و سالی از آنها گذشته و بزرگ محسوب می‌شوند،

۴. المستند، کتاب الخمس (ج ۲۵)، ص ۶۳ تا ۶۵.

۵. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۰، حدیث ۳۶.

سلام نمی‌کنیم. این به عنوان امر محبوب الهی است. امام باقر می‌فرماید: «ان الله يحب اطعام الطعام و افشاء السلام»^۶؛ خداوند غذا و طعام را به دیگران دادن و آشکار کردن سلام را دوست دارد. طبق روایتی که از پیامبر وارد شده: «ان ابخل الناس من بخل بالسلام»^۷؛ بخیل ترین مردم کسی است که در سلام کردن هم بخل بورزد.

واقعا انسان از صبح تا شب بارها می‌تواند به این سنت رسول خدا عمل کند و با نفسش مبارزه کند. ما فکر میکنیم عبودیت و بندگی فقط در تقید به بعضی از اعمال عبادی است. ولی اگر کسی آن تقیدات را داشته باشد. صائم باشد و قائم باللیل اما غرورش او اجازه ندهد پیش دستی در سلام کند، این عابدی است که حقیقت عبودیت بندگی که تواضع و دور شدن از استکبار است در او تجلی پیدا نکرده است. رسول گرامی اسلام می‌فرماید: «البادی بالسلام برئ من الکبر»^۸ البته کسی که نخواهد نقش بازی کند چون ممکن است کسی بخواهد تظاهر کند و خودش را به عنوان یک انسان متواضع جلوه دهد و به هر کسی سلام کند ولی عمق وجودش چیز دیگری باشد. اگر کسی واقعاً در این حال و هوا نباشد و سلام کند به دیگران و پیش دستی در سلام کند این از کبر دور می‌شود. برائت از کبر پیدا می‌کند. شیطان به خاطر کبر بیچاره شد. پس ببینید ما اگر بخواهیم به دستورات دینی درست توجه کنیم همین یک عمل برای خودسازی ما خیلی مؤثر است. محبوب خدا است عملی است که ما را از کبر دور می‌کند. عملی است که باید در جامعه رواج پیدا کند چون وقتی همه مردم با خوش رویی و لبخند به یکدیگر سلام کنند، این جامعه را به هم وابسته‌تر می‌کند و پیوندها را قویتر می‌کند و دلها را به هم نزدیکتر می‌کند و کینه‌ها و قهرها را تبدیل به آشتی می‌کند. آثار فردی و اجتماعی مهمی بر همین سلام کردن مترتب است اما افسوس که جامعه ما از این سنت فاصله گرفته و ما هم متأسفانه از این سنت رسول خدا (ص) بیشتر فاصله گرفتیم.

«الحمد لله رب العالمین»

۶. محاسن، ج ۲، ص ۱۴۳.

۷. الامالی طوسی، ص ۸۹، حدیث ۱۳۶.

۸. نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص ۳۷۵، حدیث ۱۱۰۲.